

«سیری در زمینه ها و پیامدهای ترور دکتر حسین فاطمی» در گفت و شنود با محمدمهدی عبدخدایی

فاطمی رابط دربار و مصدق بود

۹ دی ۱۳۹۴ ساعت ۰:۴۳

ترور دکتر حسین فاطمی پس از سپری شدن دهها سال، هنوز محل گمانه‌ها و تحلیلهای گوناگون است. شاید مطالعه واپسین تحلیلهای محمدمهدی عبدخدایی (ضارب فاطمی) در سالروز این رویداد، یکی از به هنگام ترین کارها باشد...

جوان و تاریخ

زمینه‌های ورود شما به عرصه مبارزات سیاسی چگونه مهیا شد؟ در آن دوره شما چند سال داشتید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. در آن زمان یک نوجوان پانزده ساله و فرزند آیت‌اللهی بودم که در سال ۱۳۱۱ به اجبار مشهور به ترک وطن، تبریز شد و به مشهد رفت. طبیعتاً در خانواده‌ای بزرگ شده بودم که اساساً با حاکمیت و شخص رضاخان مخالف بود.

بود؟ چه ایشان مبارزات پیامدهای پرداخت؟ رضاخانی رژیم با مبارزه با چگونه و زمانی چه از شما پدر ۰

پدرم آیت‌الله شیخ غلامحسین تبریزی، در دوران رضاخان و به خاطر اعتراضاتش به دین ستیزیهای او، به مشهد تبعید شد. پس از شهریور ۲۰، برای اینکه به شبهات احمد کسروی پاسخ بدهد، نشریه‌ای به نام «تذکرات دیانتی» را منتشر می‌کرد. ایشان در پاسخ به شیخ مردوخ کردستانی از علمای سنج که چهارده ایراد به امیرالمؤمنین(ع) گرفته بود، نشریه‌ای را در مشهد منتشر کرد. طرح این نوع مباحث در خانه ما و خواندن نشریات و کتب متعددی که در خانه ما وجود داشت، خود به خود مرا در جریان امور سیاسی قرار می‌داد. یادم هست در آن دوره، حزب توده با اینکه با کسروی مخالف بود، اما از مقاله‌های ضد تشیع او به شدت حمایت می‌کرد. آنها چون ضد مذهب بودند، از کسروی خوششان می‌آمد.

به هر حال من با یک بچه کاسب که از صبح تا شب سر و کارش با خرید و فروش است، فرق داشتم و مسیر شکل‌گیری شخصیتم با بقیه بچه‌ها تفاوت داشت. بعد از اینکه از مدرسه برمی‌گشتم، در درس تفسیر پدرم شرکت می‌کردم و خلاصه فضای رشد یک فضای مبارزاتی سیاسی بود.

بود؟ آورده پناه شما پدر به ای دوره در ایشان ظاهر شدید؟ آشنا صفوی نواب شهید با چگونه ۰

در خرداد ۱۳۲۴ که شهید نواب احمد کسروی را مضراب کرد، این ماجرا جنجال زیادی را به همراه داشت. در همان سال برادران امامی کسروی را کشتند و شهید نواب به مشهد آمد. اولین بار او را در اسفند ۱۳۲۴ دیدم. هنوز حلاوت آن لحظه‌ای که در حیاط را باز کردم و شهید نواب را در آستانه در دیدم از یاد نبرده‌ام. یادم هست بسیار با هیجان صحبت می‌کرد.

پیوستید؟ اسلام فداییان به چگونه و آمدید تهران به سالی چه در شما ۰

در سال ۱۳۲۹ به تهران آمدم. دوره رزم‌آرا بود و من عاشق خواندن روزنامه‌های «نبرد ملت» به سردبیری امیر عبدالله کرباسچیان و «اصناف» به سردبیری ابراهیم کریم‌آبادی بودم. البته روزنامه‌های دیگر، از جمله آنهایی را که گرایش‌های چپ داشتند و روزنامه‌های جناح راست را هم می‌خواندم. روزگاری بود که روزنامه‌های متعددی چاپ می‌شدند. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات هم که عصرانه بودند. در سال ۲۹ رزم‌آرا کشته شد و هیجان خاصی کشور را فرا گرفت و تحولات سریعی رخ دادند. در اردیبهشت سال ۳۰ و در پی بدعهدی جبهه ملی با فداییان اسلام، شهید نواب مصاحبه کرد و گفت: من دکتر مصدق و جبهه ملی را به یک محاکمه اخلاقی دعوت می‌کنم! آن موقع در خیابان ناصرخسرو دستفروشی می‌کردم. دستفروش‌های دیگر می‌دانستند چقدر به نواب صفوی علاقه دارم و از او بد می‌گفتند و من گریه می‌کردم! بعد از ظهرها به مدرسه مروی می‌رفتم و در آنجا عربی می‌خواندم.

نداشتید؟ اسلام فداییان با تشکیلاتی ارتباط هنوز پس ۰

خیر، البته در قضیه بردن جنازه رضاشاه به قم، که فداییان اسلام مخالفت کردند، برادرم شرکت داشت و شخصیت او هم رویم تأثیر گذاشت. در ۱۱ اسفند ۱۳۳۰ پای سخنرانی سیدعبدالحسین واحدی در مسجد شاه بودم، اما هنوز ارتباط تشکیلاتی نداشتم. فداییان اسلام هر شب شنبه در مساجد و گاهی هم منازل افراد جلسه داشتند، مثل مسجد کاظمیه در خیابان ری یا مسجد سر چهارراه سرچشمه.

بود؟ چه مصدق دکتر با اسلام فداییان مخالفت علت ۰

استدلال فداییان این بود که داریم انگلیسیها را بیرون می‌کنیم و آن وقت دکتر مصدق اصل ۴ ترومن را تمدید کرده و مستشاران امریکایی را آورده است! الان هم که فکرش را می‌کنم می‌بینم تحلیل غلطی نبود. دکتر صدیقی، وزیر کشاورزی دکتر مصدق با سی وارن، مدیرکل کشاورزی امریکا وارد مذاکره شده بود که ساختار کشاورزی ایران را اصلاح کنند. دکتر مصدق هم ظاهراً نظر سوئی به این جریانات نداشت.

بودند؟ زندانی یارانش و صفوی نواب که است ای دوره در تقریباً این ۰

بله، حدود ۳۲ نفر از فداییان اسلام در زندان بودند. بعد از آزادی واحدیها، ملاقات با نواب صفوی در زندان قصر آزاد شد. هر هفته دوشنبه‌ها کار را رها می‌کردم و به زندان شماره ۳ قصر می‌رفتم. نواب صفوی در حیاط می‌نشست و فداییان اسلام، ده تا ده تا می‌رفتند داخل و نواب برایشان صحبت می‌کرد. چند جلسه‌ای رفتم و خودم را معرفی نکردم. بالاخره یک روز نواب صفوی از من اسم خودم و پدرم را پرسید. وقتی فهمید پدرم حاج شیخ غلامحسین تبریزی است، پیشانیم را بوسید و مرا در کنار خودش نشانید و خیلی به من محبت کرد.

خلاصه شبهای شنبه به جلسات فداییان اسلام، روزهای دوشنبه به ملاقات نواب صفوی و بعد از ظهرها به مدرسه مروی می‌رفتم. در مدرسه مروی آقای عباس غله‌زاری هم که بعدها خبرنگار اتحادیه مسلمین شد، می‌آمد. او درباره رفتنم به جلسات فداییان اسلام و ملاقات روزهای دوشنبه با نواب سؤال کرد و از آن به بعد با هم به زندان قصر می‌رفتیم. دانشجوی فعالی بود و زیاد سؤال و سعی می‌کرد به اصطلاح مرحوم نواب را سؤال پیچ کند تا بالاخره از وسعت معلومات او مبهور و کاملاً تسلیم شد. یک روز موقع برگشتن به من گفت: «سید ۳۰ سالی از زمان جلوتر است!»

شد؟ رویداد این باعث عاملی چه و بود؟ کی شدید مبارزات عرصه وارد جدی شکل به که بار نخستین ۰

عده‌ای از زندانیهای همراه مرحوم نواب را آزاد کردند، ولی عده‌ای را نگه داشتند. مرحوم واحدی هر چه تلاش کرد نتوانست آنها را آزاد کند. یک شب سخنرانی پرهیجانی کرد و گفت: ۵۰ نفر آدم با دل و جرئت می‌خواهم که فردا بروند و به دادستان بگویند یا استعفا بدهد یا اینها را آزاد کند. من اولین کسی بودم که به عنوان داوطلب بلند شدم! از نام و نشانم پرسید و وقتی فهمید فرزند یک مجتهد هستیم، بسیار تشویقم کرد. فردای آن روز حدود ۳۰ نفر بودیم که به دادگستری رفتیم و صلوات فرستادیم و به

دادستان گفتیم: یا زندانیها را آزاد کند یا استعفا بدهد. او از ما مهلت خواست و چون خبری نشد، ۵۱ نفر از فداییان اسلام به زندان رفتند و تحصن کردند.

شدید؟ باخبر تحصن قضیه از چگونه ۰

خبر نداشتم، اما قبل از آن، ظاهراً مرحوم واحدی جریان داوطلب شدن مرا برای رفتن به دادستانی به مرحوم نواب گفته بود، چون ایشان این بار که مرا دید، پیشانیم را بوسید و گفت: «سرباز اسلام! ان شاءالله که مأموریتت را خوب انجام بدهی!»

نیست؟ طور این بود فاطمی دکتر ترور جریان در نواب شهید، گویندمی که آنچه برخلاف پس ۰

نمی دانم، ولی این جمله را به من گفت.

بود؟ چه فاطمی دکتر زدن برای اسلام فداییان انگیزه ۰

معتقد بودند دکتر فاطمی رابط دربار و دکتر مصدق است. دلایلی هم معلوم است. تا دکتر فاطمی مضروب و در بیمارستان بستری نشد، قضیه ۳۰ تیر پیش نیامد. بعد هم که در خرداد ۳۲ از بیمارستان بیرون آمد و نشان همایونی گرفت! البته این چیزها را آن زمان نمی دانستم و فقط شیفته مرحوم نواب بودم و فکر می کردم هر کسی با اینها مخالفت کند، در واقع با اسلام مخالفت کرده است. وقتی آن ۵۱ نفر در زندان متحصن شدند، دکتر فاطمی به زندان قصر رفت و به سرهنگ نظری، رئیس زندان دستور داد آنها را به ضرب و زور بیرون کند و هر کسی، از جمله خود نواب هم کشته شوند، اشکالی ندارد!

بود؟ فاطمی دکتر محافظ هم جعفری شعبان ظاهراً ۰

بله، همان موقعی که به او تیراندازی کردم، محافظش بود. از ۱۴ اسفند ۱۳۳۱ از او جدا شد.

شد؟ گرفته چطور تصمیم این بود؟ چه فاطمی دکتر به شما تیراندازی ماجرای 0

بعد از کتک زدن فداییان اسلام در زندان و رها کردن عده‌ای از آنها در بیابانها، یک شب چهارشنبه مرا به منزل مرحوم شالچی برای یک جلسه مخفی فداییان اسلام دعوت و در آنجا مرحوم واحدی درباره مظالم دکتر مصدق صحبت کرد. سه شب بعد آقای شالچی دم در مغازه‌ای که من کار می‌کردم آمد و پرسید: «برای شهید شدن انتخاب شده‌ای، آماده هستی؟» سؤال کردم: «چه کسی را باید بزنم؟» جواب داد: «دکتر فاطمی را، او را که برداریم رابطه دربار و مصدق به هم می‌خورد!» مرحوم واحدی چند باری، کار با اسلحه کلت برا به من آموزش داد. چند بار در کمین دکتر فاطمی نشستیم، ولی نتوانستم کاری بکنم تا یک روز روزنامه‌ها نوشتند قرار است در روز جمعه، دکتر فاطمی سر قبر محمد مسعود در قبرستان ظهیرالدوله سخنرانی کند. به آنجا رفتم و به محض اینکه دکتر فاطمی خواست سخنرانی کند، او را زدم. بعد هم اسلحه را انداختم و کناری ایستادم! مردم داشتند فرار می‌کردند! بنده خدایی که بعدها فهمیدم اسمش عباس گودرزی و جگرفروش سر میدان تجریش بود، خم شد و اسلحه را برداشت. مردم خیال کردند او دکتر فاطمی را زده است و شروع کردند به کتک زدن او! فریاد زدم: «الله اکبر!» مردم متوجه من شدند و فهمیدند کار من بوده است و شروع کردند به زدن من! بعد پاسبانها آمدند و مرا از دست مردم بیرون کشیدند و به کلانتری تجریش بردند. بعد هم به شهربانی منتقلم کردند و در آنجا بود که با سرلشکر کوپال روبه رو شدم. او کسی بود که میرزا کوچک خان را تعقیب و دستگیر کرده و حالا رئیس شهربانی دولت دکتر مصدق شده بود که این خود نکته جالبی است. سرلشکر کوپال از من پرسید: «چرا این کار را کردی؟» جواب دادم: «آقای مصدق قرار بود یک کشور اسلامی درست کند، اما مسلمانها را زندانی کرده است و به جای آن مستشاران امریکایی دارند در خیابانها برای خودشان می‌چرخند! ما داریم برای تشکیل یک حکومت اسلامی مبارزه می‌کنیم.» در آنجا خیلی مقاومت کردم، طوری که سرلشکر کوپال به شاه گفته بود: یک شیر بچه‌شان را دستگیر کرده‌ایم!

به باره در این، اخیر سالهای در ظاهرا. اید کرده اشاره جالبی نکات به فاطمی دکتر نشدن زخمی به راجع هایتان مصاحبه در 0 باورهای جدیدی رسیده اید؟

بله، فردای روز تیراندازی، دکتر فاطمی به مجلس نامه می‌نویسد که: من آماده انجام وظایف نمایندگی خود هستم! اگر کسی در اثر تیراندازی در حالت اغما باشد، آیا می‌تواند بدون ذره‌ای لرزش دست نامه بنویسد و امضا کند؟ سندی هم پیدا کرده‌ام که یکی از محافظهای دکتر فاطمی نوشته است تا وقتی دکترها هستند، دکتر فاطمی خودش را به بیهوشی می‌زند و به محض اینکه می‌روند، غذا می‌خورد و پشت سر هم تکرار می‌کند مرا به خارج بفرستید! نکته بعد اینکه در موزه وزارت امور خارجه، یک کیف چرمی را دیده‌ام که متعلق به دکتر فاطمی است و گلوله از یک طرف کیف وارد شده، اما از طرف دیگر بیرون نرفته و داخل کیف است!

بود؟ چه ترور این فایده شما نظر به ،رویداد آن از سال دهها شدن سپری از پس و الان ۰

حداقل فایده‌اش به هم خوردن رابطه دربار و دکتر مصدق بود. بعد هم که قضیه ۳۰ تیر پیش آمد. فداییان اسلام هم همین قطع رابطه را می‌خواستند که محقق شد.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۹۲۲/مصدق-دربار-رابط-فاطمی/>